



صدای آشنای کریم از ارم البلاد قدیم



به قدم - قدم جنایت، به نفس نفس خیانت
به کجا برم شکایت - به کی من جواب گویم
به سخن فرشته صورت، به عمل در زره سیرت
نه خرد و نی بصیرت، ز کی ما حساب گویم

یادداشت:

میخواستیم در رثای مرحوم استاد بیسد ابر مرد هنر تیاتر و شخصیت محترم اجتماعی و ملی افغانستان مطلبی را تهیه نمایم اما متوجه شدم که حدود یکدهه قبل نبشته در مورد استاد بزرگوار داشتم با نشر مجدد آن در ضمیمه این یادداشت روح شانرا شاد میخوایم و برای فامیل مرحومی و فرهنگیان وطن عرض تسلیت مینمایم.

آقای ملک جان ستیز مسئول رادیوی ندای وطن در کوپن هاگن، در سفر به دیار خداوندگار بلخ، «سوغات» ذیقیمی را با خود آورده است:

گزیده از اشعار استاد عبدالقیوم بیسد، تحت عنوان «یک شهراسکلیت» که با لطف ایشان از مطالعه آن لذت بردم و مستفیض گردیدم.

بدینوسیله می خواهم با معرفی این اثر استاد بیسد به هموطنان عزیز، به نوعی از کار و شخصیت شان نیز تبجیل و تکریم نمایم.

هرگاه این تعریف را بپذیریم که ادبیات تاریخ واقعی ملت ها است، پس این مجموعه کوچک شعری، که از عمق و پهنای تراژیدی و درد جانکاه یک ملت حکایه می نماید و خواننده را تا کرانه های «دیار شرقی غم» آشنا می سازد و «غمکنانه باغ» را سر میدهد، تاریخ رنج، اندوه و غم مردم افغانستان است، در آن روزگاری که از درودیوار خانه غم می بارد و بقول شاعر هموطن ما ایما:

چنگ غم ، می غم ، ساقی غم و محفل غمناک

بزم غم گشته بیا ، باز به کاشانه غم

استاد عبدالقیوم بیسد، این شیر بیشه هنر تمثیل که (76) سال بهار زندگی را پشت سر گذرانده، ماشالله به همت معنویت بلند، جور روزگار، قامت رسای شانرا خم نساخته و هنوز سرحال و مصمم به آینده مینگرد و کماکان منادی صادق صلح، دموکراسی، برادری و برابری است و هموطنان را به دفاع ازین داعیه برحق و شریفانه فرا میخواند. استاد بیسد بدون شک از استعداد، قابلیت و شخصیت چند بُعدی برخوردار است:

در جوانی و صباوت سرآمد سپورت و از بهترینان در فوتبال و دروازه بان با مهارت و شطارت معارف وقت محسوب میگردد.

به هنر تمثیل از عنفوان جوانی رو آورده و در آوانی که هنوز متعلم بود، در نمایشنامه «میراث» اثر مرحوم عبدالرشید لطیفی (پدر تیاتر افغانستان) سهم گرفت.

استاد بیسد به هنر والای تمثیل چنان محبت و انس میگیرد که طی بیشتر از نیم قرن، به مثابه تجلی عشق خود، به قول خودشان «به این هنر پر مشقت و کم درآمد» اشتغال ورزیده و تا اکنون در بیشتر از سه صد درام و نمایشنامه نقش اول را داشته و یاکارگردانی نموده اند و به مثابه «سلطان سٹیژ»، آثار نویسندگان فرهیخته افغان همانند: مرحومان، لطیفی، پژواک، برشنا و مشاهیرعالم از یونان تا شکسپیر، مولیر، ویکتور هوگو و چخوف را به صحنه آورده که خاطرات نمایشنامه های وی «او پدرم نیست»، «سمبول قانونیت»، «مفتش»، «شب و شلاق» و ... در ذهن علاقمندان هنر تمثیل باقی خواهد بود.

استاد بیسد از سالیان متمادی با رادیو افغانستان همکار بوده و ابتکارات و ابداعات خاص شان منجمله افسانه های (کاکا منجانی)، اثر گذار بوده و همچنان در تلویزیون نیز پارچه های سودمندی را ثبت نموده اند، در سال (1365) بخاطر تشویق افغانان به آشتی، اخوت افغانی و مصالحه، نمایشنامه (مسافر) را به اشتراک سه صد تن در غازی سندیوم اجرا کردند که سحر و اعجوبه هنر تمثیل محسوب میگردد. بی جهت نبوده که استاد عبدالقیوم بیسد به القاب: «سلطان سٹیژ»، «کارمند شایسته فرهنگ» و دریافت مدالها و تقدیرنامه ها مفتخر گردیده است. استاد بیسد در پوهنتون های کابل و بلخ افتخار سمت استادی را نیز داشته است.

در بُعد کارهای اجتماعی - سیاسی، استاد بیسد عضو هیئت انجمن هنرمندان، معین و سرپرست وزارت کلتور، عضو شورای انقلابی، سناتور و مسئول کمیسیون فرهنگی مجلس سنا و ... بوده و از شخصیت های اجتماعی - فرهنگی سابقه دار و بانام نشان و با حرمت وطن ما محسوب می شوند. و اینک ما از بُعدی دیگر کارها، استعداد و شخصیت استاد آشنا می شویم و از جهان شعر شان صحبت می نمایم :

از سالهای قبل سرودها و تصانیف استاد بیسد در مطبوعات به نشر رسیده و استاد در این عرصه ادبیات قلم و قدم زده اند. و اما این مجموعه شعری استاد که مورد بحث ما است، عمدتاً محصول سالهایی است

که بقول حضرت ابوالمعانی بیدل در «انقلاب رنگها» و «ورق گردانی وضع جهان»، زادگاه استاد به خاک و خون کشانیده می شود و «باغ» نصیب «زاغ و زغن» میگردد و دیو جهل و سیاهی سایه پهن می نماید و استاد بیسد در وطن و مألوف خویش بقول شادروان «نادر نادرپور» برای (باردوم)، «غریب» می شود و در حالیکه شاهد درپردری و سیه روزی مردمش می باشد «جاده غم های» شانرا به آغوش می کشد و پایداری استاد، مصداق این گفته (مارتین) می شود که: «من عظمت آرام انسانی را دوست دارم» و بدینترتیب «حسرت» و «سوز» و گداز قلبی و خون دل را خامه توانایش را به کاغذ می ریزد، قلم را شمشیر می سازد، (قلم ایکه خداوند به اصالت آن قسم یاد کرده است) و به جنگ اهریمن می رود و عاطفه و عشق به میهن و مردم و پرپر گردیدن برگهای باغستان فرهنگ ملی را در سروده های خویش منعکس می سازد و شاید (امین زولا) در همچو موارد گفته است که: «قدرت قلم، متکی به حق و عدالت از هر اسلحه و شمشیری قویتر، توانا تر و برنده تر است.»

استاد بیسد در دیباچه مجموعه شعری اش مینویسد: «من بدبختانه شاهد تباهی کشورم بودم و نابودی مردم، توده های عظیم انسانهای رانده شده از شهر و دیار شان ... بی یار و یاور ... بی پناه و بی حامی و دلسوز، علیل ... مریض ... گرسنه ... بی دوا و بی وطن را می دیدم که رنج آوارگی دیوانه شان کرده و درین جهان بزرگ جای امن برای خود ندارند... این صحنه های تراژیدی را میدیدم، می سوختم و می ساختم، در کنار همین مردم و در بین همین مردم که حتی در کشور خود بیگانه بودند، ماندم... برایشان گریستم... و نمیدانستم که من چه خدمتی باید به این مردم مستحق هرگونه کمک و دلسوزی بکنم.» و مجموعه «یک شهر اسکلیت»، گزینه اشعار روزهای استاد بیسد است که سرشار از روح وطن دوستی و وفاداری بمردم است:

کشور ما گشته اکنون کشور ویرانه ها
یارب این ویرانه هارا بیش ازین ویران مکن
میداوند هر کس و ناکس سمنند خویش را
رخس رستم را به زیر پای نامردان مکن

و شعر استاد است که فریاد وجدان انسانی را بازتاب میدهد:

به قدم - قدم جنایت - به نفس نفس خیانت
به کجا برم شکایت - به کی من جواب گویم
به سخن فرشته صورت به عمل در زره سیرت
نه خرد و نی بصیرت، زکی ها حساب گویم

تابستان خونین سال 1371، زادگاه خویش (کابل جان در گرفته) را در شعر خویش منعکس می سازد که:

دود و آتش، قتل و چورو غارت و ویرانگری
شد عناوین مضامین کتاب زندگی

در این مجموعه شعری استاد بیسد، افادهٔ عشق است که با مسمی و آگاهانه کاربرد خود را دارد و این خود میرساند که ایشان از سالکان راه حقیقت و اهل خرابات می باشند:

ای عشق من ، دنیای من ، دنیای ناپیدای من
امروز من، فردای من ، فردوس من ، عقبای من
ویا :

دورعالم را بگردی و نیایی عشق پاک
پاک بازان خفته اند با نا مرادی زیر خاک
ویا :

بروفای من مه بین از عینک تار و سیاه
آفتاب عشقم از حلق سحر افتاده ام
و در جای دیگر می گوید :

تک مصرع زیبای زدیوان خرابات
پیمان شکنان را بشکن پا و سرو دست
پیمانه نگهدار به پیمان خرابات

استاد بیسد روشن ضمیر است و در نبرد تاریخی علم و جهل و نور و تاریکی جایگاه شایستهٔ خویش را احراز مینماید :

معاشق نوریم و زما نور گریزد
دیوانهٔ صلح ایم و زما دور گریزد
ویا :

وحشت دور حجر آمد به قرن بیستم
این به بیداریست یارب یا به خواب زندگی
و همچنان :

با اسلحهٔ علم بگش غول جهالت
فارغ بکن از غول شر - ابنای بشر را

استاد که عاشق فرهنگ است از بیداد زمان و تطاول و چپاول آثار فرهنگی می نالد :

نگارستان فرهنگ و هنر در صحنهٔ هستی
به تاراج غنایم رفت در بازار دورانی
واحوال ناهنجار فرهنگی را تمثیل می نماید :

دم بدم گردد بلند آتش ز انبار دگر
رسته رسته بسته شد دکان فرهنگ هنر
استاد بیسد به اصل جاودان مبارزه حق بر باطل ایقان دارد به شما به اهل شور و شر می نویسد :
عجز در قبال ظلم، قتل عدل و انصاف است
گرنجنبد آن ملت ، خالقش زیون دارد
که این سروده استاد بیسد ، کلام بی بدیل صائب تبریزی را تداعی مینماید که :
اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است
اشک کباب باعث طغیان آتش است
تعهد، رسالت و هدفمندی نسبت به جامعه و تربیه نسل جوان مطمح نظر استاد بوده و رسالت خویش را
در زمینه چنین بیان میدارد :
بازامشب باغبانی می کنم
با جوانان کامرانی می کنم
باسر شوریده و موی سفید
یاد ایام جوانی می کنم
گل پرستم، نیستم من گل فروش
باغ گل را باغبانی می کنم
در این مجموعه شعری ، همچنان مخمس از استاد بر غزلیات حضرت خواجه حافظ شیرازی بچاپ رسیده
که دست بالای استاد را در فن شعری می رساند.
ایات «ملک سخی جان» استاد بیسد، خواننده را به یاد ، «یا سخی جان» مرحوم صوفی عشقری میندازد ،
که یادی از عنعنۀ باستانی نوروز و بالا گردیدن جندۀ زیارت شاه اولیا است و منحیث حسن ختام :
به این شیر بیشه هنروالای تمثیل و سلطان ستیز، شاعر شوریده، که قافله سالار هنر و از مفاخر فرهنگ
وطن عزیز ما، افغانستان است، قلم رساتر، طول عمر و موفقیت های مزید استدعا میداریم.